



گفت و گو با استاد برجسته و صاحب‌نظر دکتر عباس حرّی

بررسی وضعیت کتابداری و اطلاع‌رسانی در ایران

○ گفت‌وگو: دکتر مهرداد نیک‌نام

ونوس خجسته

عباس حرّی از جمله متخصصان کتابداری و اطلاع‌رسانی کشور است که نام او و آثار و فعالیت‌هایش همواره با موضوع کتابداری و اطلاع‌رسانی همراه بوده است. ۲۹ سال تدریس در دانشگاه‌های معتبر کشور و مسئولیت‌های مختلف در عرصه آموزش و کتابداری، تألیف ۶ عنوان و ترجمه ۳ عنوان کتاب، تألیف ۷۵ عنوان مقاله و ۱۱ عنوان مقاله ترجمه شده، و راهنمایی و مشاوره بیش از ۱۰۰ عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکتری کافی است تا بهانه‌ای برای کتاب ماه کلیات باشد برای گفت‌وگو با چنین شخصیتی، گفت‌وگوی ما را بخوانید...

ادبیات انگلیسی رتبه سوم را احراز کردم. بنا به علاقه‌ای که داشتم وارد رشته زبان و ادبیات انگلیسی شدم و در سال ۱۳۳۹ مدرک لیسانس خود را گرفتم. پس از فراغت از تحصیل، در همان سال طبق درخواست خودم به تهران انتقال یافتم. در سال ۱۳۵۰ در آزمون ورودی فوق‌لیسانس کتابداری دانشگاه تهران شرکت کردم و پذیرفته شدم و در سال ۱۳۵۲ مدرک فوق‌لیسانس کتابداری را گرفتم. در سال ۱۳۵۳ از آموزش و پرورش (وزارت فرهنگ آن زمان) به دانشگاه تهران انتقال یافتم و به عنوان مربی در گروه کتابداری این دانشگاه به تدریس پرداختم.

در همان سال از سوی دانشگاه مأموریتی یکساله برای توسعه اطلاعات خود به ایالات متحده گرفتم و در همان اوان در آنجا و در دانشگاه کیس وسترن برای مقطع دکتری نامنویسی کردم و پذیرفته شدم. از فرصت استفاده کردم و در مدت چهارده ماه دروس دکتری را با موفقیت گذراندم. برای بنده دوره بسیار سازنده‌ای بود و تقریباً تمام اوقات من، به جز ساعات درس، در کتابخانه می‌گذشت. اما طبق مقررات می‌بایست مراجعت می‌کردم و بازگشتم؛ تا اینکه در سال ۱۳۵۸ برای تکمیل دوره و گذراندن رساله مجدداً عازم همان دانشگاه شدم که سرانجام در سال ۱۳۶۰ با مدرک دکتری به کشور بازگشتم.

○ لطفاً به عنوان مقدمه مختصری درباره زندگی و تحصیلات و فعالیت‌های مهمی که در زمینه کتابداری و اطلاع‌رسانی داشته‌اید، بگویید.

در پانزدهم اسفند سال ۱۳۱۵ در خانواده‌ای روحانی در مشهد به دنیا آمدم. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همان شهر گذراندم. پس از گذراندن سه ساله اول دبیرستان - که آن زمان «سیکل اول» می‌گفتند - وارد دانشسرای مقدماتی شدم و پس از اتمام دوره دوساله دانشسرا برای معلمی در یکی از روستاهای شهرستان کاشمر (در جنوب خراسان) مأموریت یافتم. در واقع در سال ۱۳۲۵ بود که به جرگه معلمی پیوستم. پس از طی دو سال خدمت در روستا به شهر کاشمر منتقل شدم و هفت سال نیز در آنجا خدمت کردم. طی این مدت مدرک ششم دبیرستان را که آن زمان «دیپلم کامل» می‌گفتند (در مقابل دو سال دوره دانشسرای مقدماتی که «دیپلم ناقص» نامیده می‌شد) به صورت آزاد گرفتم و در همین ضمن به فراگیری زبان انگلیسی نیز پرداختم. زبان خارجی مرسوم آن زمان زبان فرانسوی بود و زبان انگلیسی تازه باب شده بود. در سال ۱۳۴۲ ازدواج کردم و در سال ۱۳۴۵ به مشهد انتقال یافتم و در همان سال در آزمون ورودی دانشگاه مشهد شرکت جستم. در رشته تاریخ رتبه اول و در زبان و



نسل جوان این رشته قوالب و چارچوب‌ها را به درستی شناخته است؛ کتابخانه‌ها از اندیشه‌های پیشین «کتابخانه‌داری» - اگر نه همه آنها - فاصله گرفته‌اند؛ با فن‌آوری‌های نوین بدون زحمت و مقاومتی کنار آمده‌اند؛ برخی حرکت‌های نوآورانه را نیز آغاز کرده‌اند؛ و بالاتر از همه «تابو»هایی را که دهه‌ها بر عرصه کتابداری کشور سایه افکنده بود - تابوهایی چون «میندیش که دیگران اندیشیده‌اند» و «کتابدار خوب کسی است که در آنچه خوانده یا بر او خوانده‌اند این قُلّتی روا ندارد» - از آریکه فروکشیده‌اند تا از نزدیک بیازمایند و آزادانه و عالمانه بپذیرند یا رد کنند

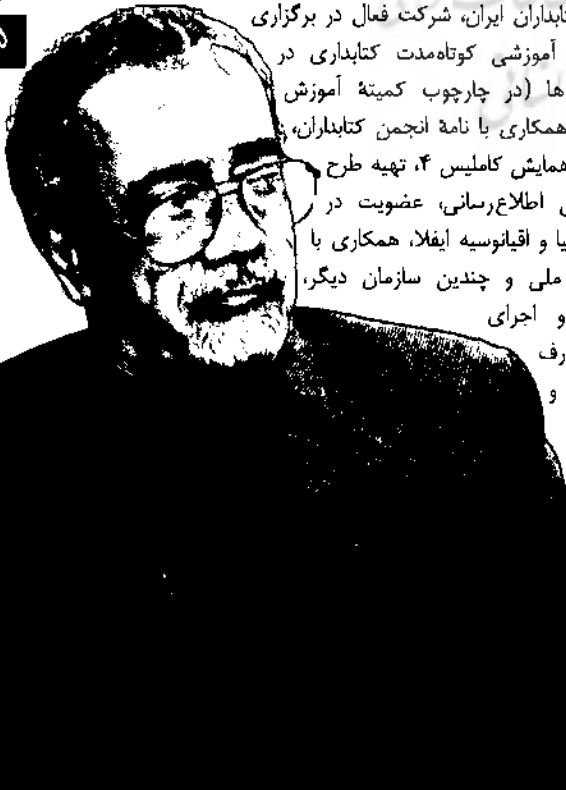
البته این حرکت مخالفانی نیز داشت ولی فارغ‌التحصیلان چند دوره از این مقطع و توانایی‌ها، قابلیت‌ها، و قبول مسئولیت‌های عمده در کتابخانه‌ها و از عهده برآمدن‌ها و ابتکار عمل‌های آنها طی سالیان نشان داد که آن اتخاذ سیاست چندان هم بیراه نبوده است. موارد دیگری نیز هست که مجال و حوصله صفحات پیش‌بینی شده شاید اجازه ورود به آنها را ندهد.

اما اینکه شخصاً چه فعالیت‌هایی در زمینه کتابداری و اطلاع‌رسانی داشته‌ام، خود نیاز به طرح کارنامه‌ای دارد که ذکر همه آنها فرصت دیگری را می‌طلبد که درخور تک‌نگاشتی نه چندان کم‌حجم است. تنها می‌توان به رئوس برخی از آنها اشاره کرد. دبیری انجمن کتابداران ایران، شرکت فعال در برگزاری دوره‌های آموزشی کوتاه‌مدت کتابداری در شهرستان‌ها (در چارچوب کمیته آموزش انجمن)، همکاری با نامه انجمن کتابداران، برگزاری همایش کاملیس ۴، تهیه طرح نظام ملی اطلاع‌رسانی، عضویت در کمیته آسیا و اقیانوسیه ایفلا، همکاری با کتابخانه ملی و چندین سازمان دیگر، طراحی و اجرای دایرة‌المعارف کتابداری و

دو فرزند دارم که هر دو ازدواج کرده‌اند: یکی پزشکی تهران و دیگری دندانپزشکی دانشگاه تهران را به پایان برده و چند سالی است که به کار طبابت اشتغال دارند.

و اما درباره فعالیت‌های کتابداری‌ام. زمانی که به عنوان مربی در گروه کتابداری تدریس را آغاز کردم، در واقع حدود ۱۸ سال معلمی را در مقاطع مختلف ابتدایی و متوسطه، در روستا و شهر، پشت سر گذاشته بودم. به نظر می‌رسید که برخی روش‌های تدریس، مباحث درسی، و نحوه ارتباط با دانشجویان را می‌توان از آن‌چه هست بهتر کرد. خوشبختانه یکی از استادان این گروه که بیش از همه با او احساس همسویی می‌کردم - یعنی خانم نوش‌آفرین انصاری که در دوره فوق‌لیسانس افتخار شاگردی ایشان را دارم (و تنها استادی بود که بر من اثر گذاشت) و خداوند پناه او باد! - تقریباً با همه نقطه‌نظرها و پیشنهادهای بنده توافق داشت. تلاش‌هایی را که برای تحول در رویکرد گروه صورت گرفت می‌توان به چند مقوله تقسیم کرد:

یکی تکیه آموزش بر مفهوم خدمت و اهمیت و ضرورت توجه به مراجعان بود که تا آن زمان همسنگ سایر جنبه‌های این رشته در آموزش پیش نمی‌رفت؛ دیگری توجه بیشتر به مبانی نظری این رشته که چندان مورد عنایت نبود؛ سوم تغییر تدریجی مسیر پایان‌نامه‌ها از لحاظ موضوعی و روش کار بود که شاید ضرورت ایجاد کرده بود تا آن زمان توجه پایان‌نامه‌ها معطوف به تهیه متون ابزار باشد. به طور مثال، تدوین کتابشناسی که در دوره‌های نخست این رشته (۲۷ تا ۵۱) محور پایان‌نامه‌ها تلقی می‌شد، به سرعت کاهش یافت و پیمایش در وضعیت کتابخانه‌ها و بررسی چگونگی خدمات و استفاده رو به افزایش نهاد. چهارمین مقوله مربوط به اتخاذ سیاست جدید برای آموزش این رشته بود که آن را از انحصار مقطع فوق‌لیسانس خارج کرد و اجازه داد که در مقطع لیسانس نیز دانشجو پذیرفته شود؛ و این امر خود به تأمین سریع‌تر نیروی انسانی کتابخانه‌ای کمک می‌کرد.



اطلاع‌رسانی، عضویت در شورای عالی اطلاع‌رسانی، مشاورت رئیس‌جمهور در امور اطلاع‌رسانی، همکاری علمی با چندین همایش تخصصی داخلی، سردبیری مجله فصلنامه کتاب و ...

فعالیت‌های مکتوب بنده در تعدادی کتاب تألیف و ترجمه، مقاله مجله، و مقاله ارائه شده در همایش‌های داخلی و خارجی منعکس است. بخش عمده این آثار در مجلدهی، همراه با چکیده‌ای از هر یک، به همت یکی از همکاران علاقه‌مند کتابخانه ملی تحت عنوان کارنامه پژوهشی گرد آمده است. جمعاً می‌توان از بیش از یکصد مقاله، گزارش، و مصاحبه کوتاه و بلند، و حدود ده کتاب تألیف و ترجمه نام برد.

○ با توجه به تجارب و فعالیتهایی که در زمینه کتابداری و اطلاع‌رسانی داشته‌اید، کتابداری و اطلاع‌رسانی ایران را چگونه توصیف می‌کنید و جایگاه آن را در سطح جهان در کجا می‌دانید.

پدیده کتابخانه و اداره آن و حتی مفاهیم مرتبطی چون امانت کتاب، ارائه خدمات رایگان، و در دسترس قرار دادن امکانات برای رفع

نیاز مراجعان در ایران سابقه‌های دیرینه دارد.

اما کتابداری نوین عرصه دیگری است.

در این زمینه، ما در میانه راه به کاروان و

راهیان این رشته در غرب پیوستیم. در اواسط

دهه ۱۳۴۰ شمسی، وقتی این مرحله از

کتابداری وارد ایران، خصوصاً وارد نظام

دانشگاهی، شد یک سلسله میانی در

غرب مطرح شده بود، بعضاً مورد توافق

اجماع قرار گرفته بود و در مواردی اصولی

نیز انتقادهایی نسبت به آنها وارد می‌شد.

در بنو ورود این رشته به ایران، بیشتر

جنبه‌های عملیاتی کار در کنون توجه قرار

گرفت، و در این امر شاید وضع نابسامان

کتابخانه‌ها از لحاظ طبقه‌بندی و دستیابی موضوعی

ایجاب می‌کرد که پیش از هر چیز این نابسامانی‌ها مرتفع شود و به

همین دلیل وجه عملی کار محور گرفت تا از این طریق بتوان در

جهت ساماندهی کتابخانه‌ها گام برداشت. این ایام، با اختلاف اندکی،

مقارن با دورانی بود که صاحب‌نظران رشته در غرب از عملگرایی

اصحاب این رشته شکوه سرداندند و کسانی مانند باتلر و ویلیامسون

نسبت به انجام یک سلسله اعمال روزمره بدون تفکر و تنها «مجری

بودن» کتابداران زنهار دادند.

درواقع، زمانی ما یا جلوه‌های عملی کتابداری آشنا شدیم که خود

مورد نقد و سنجش قرار گرفته و ضرورت بازنگری در برنامه‌های

آموزشی و اجرایی آن آشکارا عنوان می‌شد. الزامات مشخص عملی

در کتابخانه‌های ایران از یک سو و لیبیک گفتن بسیاری از اصحاب

رشته در غرب نسبت به نقدها و بازنگری‌ها از سوی دیگر، سبب شد

که ارزش‌های پیش از احساس ضرورت رنسانس حرفه‌ای ملاک

عمل در کتابخانه‌های کشور قرار گیرد، از سنجش‌ها و بازنگری‌ها

بازمانیم و با اندیشه‌های نقاد فاصله بگیریم. این جریان دو پیامد عمده

داشت: یکی اینکه عملگرایی به صورت آنچه مورد انتقاد کسانی چون

باتلر و ویلیامسون بود در ایران رواج یافته دیگر آنکه استمرار

عملگرایی سبب شد که تبدیل به «ملکه حرفه‌ای» این رشته در ایران

شود و آن را رشته‌ای بنانند که آنچه دارد همین فعالیت‌های روزمره

افرادی است که کتابدار نامیده می‌شوند. در ساعتی که کرکره خود را

بالا می‌کشند، منتظر مشتری می‌مانند و در ساعتی مشخص نیز کرکره

را پایین می‌کشند و باز فردا و فرداها. این عملکرد سبب شد که حتی

امروزه نیز (یعنی در سال ۱۳۸۱ / ۲۰۰۲) دانشجوی پرسد که این رشته

چیست؟ چرا وارد دانشگاه شده است؟ ما به دوستانمان بگوییم که چه

می‌خوانیم؟ آیا برای چنین فعالیت‌هایی که می‌توان آنها را در مدتی

بسیار اندک، در خارج از عرصه دانشگاهی نیز آموخته «دکتری» هم

لازم است؟ و بسیاری اشارات و کنایاتی که اغلب همکاران قطعاً با آنها

رو به رو بوده‌اند. ما از «چرایی»‌ها فاصله گرفته‌ایم و به «چونی»‌ها دل

بسته‌ایم؛ و این خطرناک است.

اما در عرصه عمل - متصفانه بگوییم - به کامیابی‌هایی دست

یافته‌ایم. نسل جوان این رشته قوالب و

چارچوب‌ها را به درستی شناخته است؛

کتابخانه‌ها از اندیشه‌های پیشین

«کتابخانه‌داری» - اگر نه همه آنها - فاصله

گرفته‌اند؛ با فن‌آوری‌های نوین بدون زحمت

و مقاومتی کنار آمده‌اند؛ برخی

حرکت‌های نوآورانه را نیز آغاز کرده‌اند؛

و بالاتر از همه «تابو»‌هایی را که دهه‌ها

نظام آموزشی این رشته در ایران نه تنها در قیاس با نظام‌های مشابه در کشورهای غربی و حتی بسیاری از کشورهای غیر غربی عقب است بلکه با واقعیت‌های بیرونی و انتظارات کتابخانه‌ها و مراکز اطلاع‌رسانی کشور که بازار کار فارغ‌التحصیلان است نیز فاصله دارد

بیازمایند و آزادانه و عالمانه بپذیرند یا رد کنند.

امید است با نویافته‌های فن‌آورانه نیز چنین کنند و از بازاندیشی

در این زمینه نیز بازمانند، چه خطر «عملگرایی» در هر عرصه و

مرحله‌ای در کمین است. باید نسبت به آن هشیار باشیم. نقاط روشنی

هم‌اکنون در فعالیت‌های این رشته وجود دارد که اگر پشتوانه‌ای برای

استمرار آنها فراهم گردد و مسیرهای تعریف شده‌ای برای آنها در نظر

گرفته شود، نویدهای ارزنده‌ای برای استقلال فکری این رشته در

ایران است که از جمله می‌توان به مقوله‌هایی چون گسترش‌های

رده‌بندی، تدوین اصطلاحنامه‌ها، تشکیل پایگاه‌ها، طراحی نرم‌افزارها،

طراحی و تدوین دایرةالمعارف، مارک ایران، و مواردی از این دست

اشاره داشت. سرعت بخشیدن به این روند و هدایت آن می‌تواند رشته

کتابداری و اطلاع‌رسانی ایران را در کنار برخی کشورهای عمده قرار

دهد.

○ نظرتان درباره آموزش کتابداری و اطلاع‌رسانی در ایران

چیست؟ فکر می‌کنید توانسته همگام با دیگر کشورهای پیشرو در

این زمینه گام بردارد؟ اگر نظر خاصی دارید بفرمایید.

ابتدا ببینیم هدف و رسالت آموزش چیست. گفته می‌شود که آموزش به مطلوب‌ها می‌انديشد. یعنی آرمان‌گراست. از یافته‌های وضع موجود بهره‌مند می‌شود تا با استفاده از آنها، جریان‌ها را به سمت تعالی سوق دهد، زیرا قرار است کسانی که از این مرحله عبور می‌کنند وضع موجود مرتبط با یافته‌های آموزشی خود را بهبود بخشند و ارتقاء دهند. اما حقیقت امر آن است که در رشته مادر مقیاس جهانی، جریان وارونه است. البته وقتی می‌گوییم رشته ما، غرض آن نیست که در سایر رشته‌ها وضع به گونه دیگری است بلکه چون به بحث ما مربوط نیست وارد آن نمی‌شویم. و وارونگی آن بدین صورت است که ابتدا اتفاق‌هایی در عرصه واقعی امور روی می‌دهد، نوآوری‌هایی صورت می‌گیرد، پس از مدتی نظام آموزشی احساس می‌کند که باید سیاست‌ها و برنامه‌های خود را تغییر دهد. در واقع نظام آموزشی دنباله رو وضعیت واقعی است و اگر خیلی هم تلاش کند که خود را بهنگام نگه دارد یا دست‌کم فاصله خود را با وضع واقعی کاهش دهد، محصولاتی که عرضه می‌کند تنها موفق می‌شوند که در بازار کار احساس غریبگی نکنند! و این اساساً خلاف رسالت آموزشی، خصوصاً آموزش عالی است.

«واقعیت بازار کار» و «برنامه‌های مشابه سایر جوامع» هر چه زودتر به عمل آورد؛ (۲) هیأت‌علمی گروه‌ها و مراکز را از میان افراد جوان و صاحب‌فکر و نوآوری تأمین کرد و شرایط مادی و معنوی جذب آنها را. حتی اگر در حال حاضر در ایران نباشند. فراهم ساخت؛ (۳) اعضای هیأت‌علمی موجود را، حتی اگر از طریق فراهم ساختن فرصت مطالعاتی داخلی میسر است، واداشت به بازنگری یافته‌های خود بپردازند و خود را مجهز سازند؛ (۴) گرفتن دانشجویان از حالت متمرکز خارج شود و هر دانشگاه مجاز باشد ضوابط خاص خود را برای ورود افراد اعمال کند؛ (۵) تجهیزات، آزمایشگاه‌ها، و امکانات لازم برای تدریس و کارورزی گروه‌های آموزشی فراهم شود تا از فقر فعلی رهایی یابند؛ (۶) شرط گرفتن پایه برای اعضای هیأت علمی گذراندن دوره‌های خاص بازآموزی باشد تا نسبت به ناندانسته‌های موجود به مقابله برنخیزند؛ و سرانجام (۷) اجازه ندهند دانشگاه‌ها بیش از حد معقول دانشجوی بپذیرند و سرریز فارغ‌التحصیلان سبب کاهش حرمت رشته نشود.

○ سطح پایان‌نامه‌های حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی که تاکنون در مقاطع کارشناسی ارشد و دکترا تهیه شده را چگونه ارزیابی می‌کنید.

به این نکته بدیهی، فقط جهت یادآوری، اشاره کنم که در هر کلاس درس دانشجویانی با توانایی‌ها و قابلیت‌های متفاوت حضور دارند و حتی میزان علاقه و شیفتگی آنها به رشته نیز یکسان نیست؛ که معمولاً تجلی چنین تفاوت‌هایی را می‌توان در نمراتی که از دروس کسب می‌کنند یافت. چنین تفاوت‌هایی طبعاً در پایان‌نامه‌های آنان نیز خودنمایی می‌کند. نمی‌توان انتظار داشت که فردی با

پایان‌نامه‌های رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی در ایران یک‌دست نیست. هم پایان‌نامه در حد «قابل قبول» و هم پایان‌نامه در حد «مطلوب» داریم و با وام‌گیری از سخن پرایس باید گفت که سهم مطلوب‌ها در حد قابل قبول‌ها یا مراتب دیگر نیست و این طبیعی است

اتفاق‌هایی که در مراکز آموزشی رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی غرب می‌افتد و پیوسته مدارس و گروه‌ها نام‌های خود را تغییر می‌دهند، یا در برنامه‌های خود تجدینظر می‌کنند خود حاکی از همین واقعیت است که می‌کوشند دست بالا فاصله‌شان با بازار کار - که تحولات آن بسیار شتابان و تند است - افزایش نیابد؛ اما خود همین حرکت‌ها و تغییرات‌ها نشانه دنباله‌روی است به جای پیشگامی، که نقش واقعی نظام آموزشی است.

قابلیت‌هایی نه‌چندان والا در دروس، قادر باشد پایان‌نامه‌ای هم‌تراز کسانی که دارای توانایی‌هایی به مراتب بیشتر هستند تدوین کند. بدین ترتیب است که پایان‌نامه‌ها دارای مراتب و ارزش‌های متفاوت می‌شوند. همان‌گونه که نمرات اخذ شده توسط دانشجویان تجلی عملکرد دانشجوی در دروس است و استاد بابت تملادی که نمره پایین کسب می‌کنند چندان مقصر نیست، زیرا در همان کلاس دانشجویانی نیز نمرات بالا کسب کرده‌اند؛ در پایان‌نامه‌ها نیز تلاش استادان راهنما و مشاور نمی‌تواند حاصل کار دانشجویی را که پشتوانه‌ای چندان غنی و قوی ندارد و تلاشی هم برای ارتقاء آن نمی‌کند، در حد کار یک دانشجوی پرتوان و پرتلاش بالا ببرد. این امر خاص رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی نیست و در سایر رشته‌ها نیز می‌توان یافت. حتی در سایر جوامع نیز چنین است و پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دکتری غث و ثمین دارند. رساله‌های ایرانیان فارغ‌التحصیل از کشورهای دیگر را نیز می‌توان از این دیدگاه مورد بررسی قرارداد و این تفاوت‌ها را در میان آنها یافت.

اما خسران از آنجا آغاز می‌شود که نظام آموزشی، خود را در لفافه‌ای «دور از بلایای عرصه واقعی»! نگه دارد و آنچه در بیرون از نظام روی می‌دهد حتی در حد تلنگر هم او را متأثر نسازد. نظام برنامه‌ریزی متمرکز و ندادن مجوز به کسی یا مرکزی برای بازنگری برنامه‌ها طی سالیان، پیامدی جز دورماندن از واقعیت‌ها ندارد؛ که دو مورد آن بسیار روشن است: یکی واقعیت بازار کار و نیازها و انتظارهای آن و دیگری واقعیت مراکز آموزشی سایر جوامع. بنابراین، در پاسخ به سؤال مطرح شده باید گفت که نظام آموزشی این رشته در ایران نه‌تنها در قیاس با نظام‌های مشابه در کشورهای غربی و حتی بسیاری از کشورهای غیرغربی عقب است بلکه با واقعیت‌های بیرونی و انتظارهای کتابخانه‌ها و مراکز اطلاع‌رسانی کشور که بازار کار فارغ‌التحصیلان است نیز فاصله دارد. چه باید کرد؟ چند راهکار را می‌توان پیش‌بینی کرد: (۱) باید از مجوزی که وزارت علوم اخیراً برای بازنگری برنامه‌ها داده به نحو مطلوب استفاده کرد و در برنامه‌ها تجدینظر لازم را با توجه به دو محور

باییم مقایسه‌ای میان پایان‌نامه‌ها و مقالات علمی به عمل آوریم. پایان‌نامه‌ها در واقع نخستین حرکت جدی دانشجو تا مقطع فوق‌لیسانس است. اما مقالات، غرض مقالات در مقیاس جهانی است، حاصل تجربه‌ها و یافته‌های افرادی است که دیگر در مرحله نخستین نیستند. زمانی که پرایس می‌گوید مقالات عمده علمی آن قدر اندک است که می‌توان نشریه‌ای را تنها به این‌گونه مقالات اختصاص داد و آن را «مجله مقالات مهم» نامگذاری کرد، در واقع به این نکته اشاره دارد که کارهای تحقیقی مطلوب و ماندگار در میان خیل مقالات بسیار اندک است. بنابراین، هنگامی که سخن از پایان‌نامه به میان می‌آید، اگر وضع بحرانی‌تر نباشد - دست‌کم در قیاس با مقالات علمی - اختلاف میان آنها از لحاظ سطح علمی، مرتبه پژوهشی و نوآوری پذیرفتنی است. در مورد پایان‌نامه‌های دفاع شده در مراکز آموزشی این رشته در ایران تحقیق‌ها و شبه‌تحقیق‌هایی نیز صورت گرفته است. متأسفانه در هر یک از آنها ضعف‌هایی هست که به دلیل همین ضعف‌ها نمی‌توان به یافته‌های آنها اعتماد کرد. برخی غرض‌ورزانه و جانبدارانه عمل کرده‌اند، بعضی بر روش‌شناسی اشراف لازم را نداشته‌اند، و برخی نیز بی‌مطالعه چیزی پرانده‌اند تا اظهار لحنیه‌ای کرده باشند. اما کلیت پایان‌نامه‌ها - حتی اگر ضعف‌ها و کمبودها را نیز مدنظر قرار دهیم - قابل اعتناست. در مورد این نوع تولیدات علمی تنها تقسیم موضوعی و روش‌شناختی آنها کفایت نمی‌کند و حتی ممکن است چهره‌های نادرست از آنها ترسیم کند، بلکه آنچه اهمیت دارد روند رشد آنها و دگردیسی بازاری است که از لحاظ گرایش موضوعی و روش‌شناختی داشته‌اند.

داوری در مورد پایان‌نامه‌های سایر جوامع نیز به گونه‌های مختلف صورت گرفته است. از جمله در مقاله‌ای خارجی که اخیراً مطالعه می‌کردم ملاک تشخیص علمی و غیرعلمی بودن این تولیدات را نوع روش آماری دانسته بود و بر این مینا آنچه را از روش آمار استنباطی استفاده کرده بودند علمی و مابقی را غیرعلمی تلقی کرده و بدین ترتیب تعداد پایان‌نامه‌های علمی این رشته در دنیا را بسیار اندک ارزیابی کرده بود. این گونه نگاه پوزیتیویستی در دنیا نیز مخالفانی دارد و در عوض ملاک‌های دیگری - از جمله ملاک‌های کیفی - را مناسب‌تر می‌دانند.

در مجموع می‌توانم بگویم که پایان‌نامه‌های رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی در ایران یک‌دست نیست. هم پایان‌نامه در حد «قابل قبول» و هم پایان‌نامه در حد «مطلوب» داریم و با وام‌گیری از سخن پرایس باید گفت که سهم مطلوب‌ها در حد قابل قبول‌ها یا مراتب دیگر نیست و این طبیعی است.

در اینجا نکته‌ای را نیز باید افزود و آن اینکه چگونه است که برخی با پشتوانه‌ای غنی وارد این رشته می‌شوند و برخی خیر. این امر به شیوه گزینش دانشجو در مقاطع فوق‌لیسانس و دکتری بازمی‌گردد. زمانی که داوطلبی از مراتب بسیار پایین به مرتبه‌ای قابل ورود به برنامه صعود می‌کند و این صعود نه ناشی از کفایت علمی بلکه نتیجه ملاحظاتی دیگر است، نه تنها غنای لازم را ندارد، بلکه حقی را برای خود محفوظ می‌دارد که تا پایان دوره و حتی پس از آن نیز متعلق به

خود می‌داند. او اطلاعاتش را نیز این چنین گرد می‌آورد و کارش را نیز دیگران برایش تدوین می‌کنند. چنین افرادی پس از فراغت از تحصیل پیشینه خود را فراموش می‌کنند و مدعی کارهای علمی دیگران می‌شوند.

○ نظرتان را در مورد ایده‌برداری از روش آموزش کتابداری از سایر کشورها در ایران بفرمایید. آیا می‌توان عیناً سیستم آموزش آنها را در دانشکده‌های کتابداری ایران پیاده کرد؟

ابتدا باید دو چیز را که در صورت سؤال هست از یکدیگر تفکیک کرد؛ یکی روش آموزش و دیگری سیستم یا نظام آموزشی است. روش آموزش یا تدریس، یک فن یا تکنیک است که ما در حوزه تعلیم و تربیت خود، به وفور از غرب اقتباس کرده‌ایم و آنها نیز در این زمینه بسیار کار کرده‌اند و حتی روش‌های شناخته شده‌ای نیز تحت عنوان مدل یا الگو و چگونگی انطباق یا به کارگیری آنها در ایران نیز در دانشکده‌های علوم تربیتی ایران موضوع پژوهش‌ها و مقالات متعددی بوده است. افراد سرشناسی نیز در غرب در این زمینه سربرآورده‌اند. بنابراین، استفاده از «روش»‌های تجربه شده سایر جوامع نه تنها منعی ندارد بلکه مطلوب است؛ چون به نظر حقیر «روش» عنصری «رها از ارزش» (Value Free) است. آنچه با ارزش‌های فرهنگی یک جامعه آمیخته است نظام آموزشی است. نظام آموزشی هرگز نمی‌تواند «رها از ارزش» تلقی شود؛ زیرا مجموعه‌ای از عناصری چون برنامه‌ها، نیروی انسانی معلم و متعلم، درسنامه‌ها، و روابط متقابل این عناصر با یکدیگر در محیطی بومی است.

در مورد برنامه‌ها طبعاً باید تجربه‌های سایر جوامع و رهاوردهای آنها را مورد استفاده قرارداد و با نیازهای کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت کشور انطباق داد و از آنها سود جست. اما هرگز نمی‌توان عیناً اقتباس کرد، زیرا پیشینه مهارتی، تجربی، و معرفتی دانشجویان در اینجا با کشورهایی که آن برنامه را اجرا می‌کنند متفاوت است. بازار کار کشور نیز بازاری متفاوت است. در این زمینه باید انطباق را جایگزین اقتباس کرد.

در مورد گرفتن دانشجو برای مقاطع مختلف، بازار کار از یک سو و حداقل دانش لازم برای ورود به هر مقطع نقشی تعیین‌کننده دارد. در جامعه ما ورود به مقطع کارشناسی ارشد و دکتری تنها برای کسب رزومند معرفت نیست، بلکه فراهم آوردن نوعی شرایط ارزش شغلی است. بنابراین ملاک‌های ورود و خروج این‌گونه افراد در نظام‌های دانشگاهی ایران و غرب دارای تفاوت‌هایی است.

اعضای هیأت علمی، گرچه هر یک محوری تخصصی دارد، باید از اشرافی نسبی در سایر زمینه‌های مرتبط برخوردار باشند. زیرا عادت فرهنگی متعلمان بر آن است که معلم در زمینه‌های جایی نیز بتواند اظهارنظر کند. این امر در غرب به گونه دیگری است. به کار بردن جمله «نمی‌دانم» در غرب یعنی اینکه در تخصص فرد نیست. و هرگز از سوی دانشجویان «جهل» تلقی نمی‌شود.

در «درسنامه»‌ها، خصوصاً در مورد دروسی که خالی از پیشینه فرهنگ بومی نیست، نمی‌توان تجربه‌ها و سوابق فرهنگی را نادیده گرفت. سیاق چنین تلقی شود که سیر تاریخی جامعه هرگز چنین یا

چنان پدیده‌ای را تجربه نکرده است.

روابط متقابل این عناصر، خصوصاً رابطه میان معلم و متعلم سابقه‌ای دیرینه و استوار در فرهنگ ما دارد. در فرهنگ بومی رابطه معلم و شاگرد، رابطه‌ای دوستانه بوده نه حاکمیت و تابعیت. این چنین رابطه‌ای کسب معرفت را فرایندی پرکشش می‌سازد نه از سر جبر و اضطراب. انتقال دانش به این شکل سبب می‌شده است که متعلمی علمدار بعدی نقطه‌نظرهای معلم بوده و در عین نقد و ارزیابی آنها، فضل تقدم را رعایت می‌کرده است. متعلم نیز خود را وامدار معلم می‌دانسته و بابت هر لفظ و مفهومی که می‌آموخته دینی را بر خود مسلم می‌شمرده است.

حال بازگردیم به رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی در ایران، با مروری بر آنچه گذشته و روابطی که قطعاً در فرهنگ ما حضوری بارز داشته است. متأسفانه آنچه در فرایند تعلیم و تعلم ما روی می‌دهد، خصوصاً در مقاطع بالای دانشگاهی، بی‌ریشه است. یعنی نه چیزی از گذشته خود آموخته‌ایم و نه از غرب نسخه‌برداری کرده‌ایم. در مواردی نه روابط دوستانه‌ای بر جای مانده است و نه حرمتی برای تعلیم و تعلم. البته آنچه عرض می‌کنم قاعده نیست. اما تعداد استثناء هم اندک نیست. فارغ‌التحصیل که می‌شود به جای پاس حرمت داشتن، علم خصوصیت برمی‌افزاید، گویی که بابت فراگیری حتی لفظ و مفهومی نیز وامدار کسی نیست؛ گویی با معرفتی بس والا وارد نظام دانشگاهی شده و بدون هیچ تحولی کوله‌بار پیشین خود را بر دوش می‌کنند و بدین نمط «خارج می‌شود» و بهتر است بگوییم «خروج می‌کند»!

تعلیم و تعلم در مسیر درست خود باید چنان باشد که متعلم بر چیزی که می‌آموزد چیزهایی بیفزاید و این روند مسیر مارپیچ بالارونده‌ای را طی کند تا بتوان گفت «علم در آغاز اندک بود، هر کس چیزی بر آن افزود تا بدین پایه رسید».

● به عقیده شما آیا لازم است آموزش کتابداری با توجه به فناوری‌های نوین و پیشرفته ارتباطات سمت و سوی خاصی را دنبال کند و مسیر فعلی خود را تغییر دهد. در صورت ضرورت چه تغییری لازم است.

در واقع، پاسخ این سؤال، به طور ضمنی در صورت آن آمده است. یعنی پاسخ آن قطعاً مثبت است. هیچ عقل سلیمی با این نکته مخالف نیست که در هر زمان باید از کلیه امکانات و فنون متداول سود جست. زمانی برگه‌دان کتابخانه‌ها، در دوره‌ای ریزنگارها، و زمانی دیگر برگه‌های منگنه‌ای فناوری روز محسوب می‌شدند و در استفاده از آنها مقاومتی نبود. امروز نیز فناوری‌های نوین از آن جمله است. از آنجایی که فناوری - هرگاه بجا و درست مورد استفاده قرار گیرد - بسیاری از مرارت‌های پیشین را کاهش می‌دهد، نمی‌توان ضرورت و اهمیت آن را ندیده گرفت؛ و چون این گونه ابزارها در عرصه واقعی کار، یعنی کتابخانه‌ها و مراکز اطلاع‌رسانی - متداول است و از آنها استفاده‌های گوناگون می‌شود، دلیلی ندارد که در آموزش رسمی این رشته نیز وارد نگردد. بدیهی است امروزه مفهوم سازماندهی دیگر آنی نیست که سه دهه پیش موردپسند بود؛ مرجع، مواد مرجع، و خدمات مرجع، مفهوماً و

عملاً، با ورود فناوری نوین کلاً دگرگون شده است. نمی‌توان در تدریس مرجع هنوز هم به متون سنتی و شیوه‌های سنتی بسنده کرد و واقعیت‌های دستیابی به اطلاعات در بازار کار را ندیده گرفت.

بدین ترتیب، فناوری - گرچه جنبه ابزاری دارد - تنها به عنوان مجربایی جدید در کنار سایر مجراها قرار نمی‌گیرد، بلکه مفهوم یک سلسله پدیده‌ها را دگرگون کرده است. به طور مثال، نظام‌های برگه‌ای بازیابی اطلاعات کتاب در کتابخانه‌ها - به دلیل محدودیت‌های ابزاری خاص خود - حد مشخصی از انتظار را، به ویژه در زمینه تعداد نقاط بازیابی، برای مراجعان تعریف کرده بود. امروزه، به دلیل ظرفیت‌های فناوری نوین، این نقاط دستیابی چندین برابر شده و آگاهی مراجعان از این ظرفیت‌ها نیز سبب افزایش انتظارات آنان گردیده است. زمانی روزآمدی اطلاعات مرجع تابع سیاست و فصول تعریف شده فراهم‌آوری متون و منابع چاپی بود، امروزه روزآمدی معنایی تازه یافته و از فاصله مورد انتظار به شدت کاسته شده است. سرعت در گذشته ضریبانگ متفاوتی داشت اما امروزه توقف چندثانیه‌ای در مقابل صفحه رایانه برای دستیابی به اطلاعات، نوعی کندی و نبود سرعت مطلوب تلقی می‌شود؛ سوابق یک تحقیق و فاصله زمانی آنها تعریفی دیگر یافته است. بهنگام بودن آنها نه به معنای چند سال، که به مفهوم چند ماه، و در برخی رشته‌ها «ماه پیش» است؛ و موارد متعدد دیگری که می‌توان مورد اشاره قرار داد.

حال در چنین فضایی می‌بایست دانشجو از این گونه دگرگونی‌ها در مفاهیم آگاه شود و خود نیز آنها را در دوره تحصیل تجربه کند و برای تحقق این امر تغییراتی لازم است که دو مورد مهم آنها را می‌توان چنین برشمرد:

- تازمانی که شرح دروس تغییر نیافته و بازنگری نشده وظیفه معلمان است که کاستی‌های آنها را در تدریس خود لحاظ کنند و به آنها بپردازند. در واقع دانشجو را در مورد مطالب درسی خود روزآمد نگه دارند.

- آزمایشگاه‌های مجهز جست‌وجو برای هر گروه آموزشی این رشته فراهم شود و در آن انواع امکانات دستیابی به پایگاه‌ها و شبکه‌ها در اختیار باشد.

● آیا کتابخانه‌ها و مراکز اطلاع‌رسانی در ایران توانسته‌اند همگام با مراکز مشابه در دیگر کشورها گام بردارند؟ نقش آموزش کتابداری و اطلاع‌رسانی به ویژه آموزش رسمی را در ارتباط با این مسئله چگونه توصیف می‌کنید؟

اگر اشتباه نکنم در پاسخ به یکی از سؤال‌ها اشاره کردم که ما با تأخیر با تجربه‌های غرب در این زمینه آشنا شدیم و آنچه را ما آغاز کردیم، آنها سال‌ها بود که تجربه کرده بودند. انتظار اینکه ما بتوانیم همسنگ آنها شویم کمی غیرواقع‌بینانه است. زیرا در منتهی که کتابخانه‌های ما در حال ساماندهی و یافتن جایگاه درست خود بودند، غرب متوقف نبود. آنها هم پیش می‌رفتند و شتاب پیشروی آنها نیز به مراتب بیش از ما بود. اما در تآوری خود در مورد وضعیت امروز دو چیز را باید در نظر داشته باشیم: ۱) داوری درباره وضع موجود خودمان در قیاس با آغاز ورود کتابداری نوین به ایران، و ۲) مقایسه وضع



کتابخانه‌های ایران و جهان در دو مرحله آغاز ورود و وضع موجود. در داوری نخست، باید انصاف داد که کتابخانه‌ها، به‌ویژه کتابخانه‌های دانشگاهی و تخصصی، در طول بیش از سه دهه آشنایی با تجارب غرب، تحولی شگرف داشته و خصوصاً از لحاظ ساماندهی و بعضاً خدمات، قابل مقایسه با مراحل آغازین آشنایی نیست. در نگاه دوم، هرگاه کتابخانه‌های دهه ۱۳۴۰ خود را با کتابخانه‌های دهه ۱۹۶۰ غرب (که تقریباً همزمان بوده‌اند) از یک سو و کتابخانه‌های امروز خود را با امروز غرب از سوی دیگر مقایسه کنیم، در خواهیم یافت که کتابخانه‌های ما بسیار متحول شده و در مسیر نزدیک‌تر شدن به همزادان غربی خود گام‌هایی قابل اعتنا برداشته‌اند.

برای آنکه ضعف‌های عمده کتابخانه‌های خود را بشناسیم اجازه دهید به نکته‌ای اشاره کنم. با عزیزی که در سال‌های اخیر برای اخذ درجه دکتری در رشته ما به کشورهای دیگر عزیمت کرده‌اند، اغلب به صورت مکتوب، تلفنی، یا حضوری تماس داشته‌ام، و به طور جداگانه و در فواصل زمانی این ارتباط‌ها، بیان مشترکی را از آنها شنیده‌ام و آن اینکه اگر در غرب خبری هم هست تنها می‌توان در دسترسی به متون و منابع خلاصه کرد؛ یعنی کتابخانه‌ها مجهزند، خدمات مطلوب است، و تجهیزات در اختیار علاقه‌مندان، این سخن را دست‌کم درباره استرالیا، انگلیس، آمریکا، و فرانسه شنیده‌ام.

ضعف‌های عمده کتابخانه‌های ما در همین موارد است. بودجه کتابخانه‌های ما به هیچ وجه پاسخ نیازهای آموزشی و پژوهشی را نمی‌دهد و در تنگنای مالی نیز این نهادها نقش «حکیم‌باشی» را بازی می‌کنند که باید درازش کرد. بنابراین، مجموعه‌ها فقیر و غیر روزآمد می‌مانند. تجهیزات بسیار ناچیز، سرانه رایانه به مراجعان بسیار اسفانگیز است، و نیروهای مناسب برای ارائه خدمات پرورش نیافته است، دستیابی به شبکه‌های جهانی از جمله اینترنت به سختی صورت می‌گیرد، و این همه کتابخانه‌ها را به مجموعه‌هایی گذشته‌نگر تبدیل می‌کند که قادر نیستند اطلاعات تازه‌ای در اختیار علاقه‌مندان قرار دهند.

بنابراین، ضعف کتابخانه‌ها را باید جای دیگری جست‌وجو کرد: نبودن سیاست کلان تهیه منابع، نبودن سیاست کلان روابط کتابخانه‌ها و مراکز اطلاع‌رسانی، و کم بها دادن به خدمات. رفع این معضلات در اختیار نیروی انسانی کتابخانه‌ها نیست، بلکه باید سیاستی ملی برای رفع آنها اتخاذ شود.

اما همین تحولاتی که تا این پایه و مایه صورت گرفته و کتابخانه‌ها را از «کتاب انبار» رهاییه حاصل تلاش کسانی است که طی همین دهه‌های مورد اشاره از گروه‌های کتابداری و اطلاع‌رسانی کشور فارغ التحصیل شده‌اند و مسئولیت‌هایی را در کتابخانه‌ها برعهده گرفته‌اند. این افراد تلاش‌های بی‌امانی را انجام داده‌اند تا به مدیران مراتب بالاتر بقبولانند که کتابخانه‌ها نقشی اساسی در توسعه دارند. تفهیم کنند که بدون اطلاعات و مراکز اطلاع‌رسانی و کتابخانه‌ها نه می‌توان تحقیق کرد، نه می‌توان به برنامه‌ریزی دست زد، و نه می‌توان آموزشی درخور را در مقاطع گوناگون به جریان انداخت.

اما هنوز هم کمترین، لغزنده‌ترین، و بی‌ثبات‌ترین اعتبارات از آن

کتابخانه‌هاست. هنوز هم این تفکر هست که «مگر نان شب است که کسی از نداشتنش بمیرد». هنوز هم پست‌های سازمانی کتابداری به گونه‌ای طراحی و تدوین شده که هر مقطعی با هر تخصص و دانشی می‌تواند آنها را احراز کند. هنوز هم در بسیاری از کتابخانه‌های عمده، متخصصان این رشته باید تحت مدیریت افرادی با تخصص‌های دیگر، و نه چندان مرتبط، انجام وظیفه کنند و نیروی فراوانی را صرف این مهم سازند که مبادی برای آنان توجیه شود. ده‌ها «هنوز» دیگر گروه‌های کتابداری و اطلاع‌رسانی - همان طور که قبلاً اشاره کردم - ضعیف‌اند و ضعف آنها هم وجوه و جنبه‌های مختلف دارد. اما در بیشتر فارغ‌التحصیلان آنها صداقتی و احساس مسئولیتی نهفته است که خود را موظف به مقابله با ناملایمات و ناگزیر از انجام رسالت خود می‌دانند. آنان نوازندگانی هستند که با ساقه گندم می‌نوازند که گفته‌اند «نی زن آن است که با ساقه گندم هم بنوازد و گرنه هر کودکی قادر است از نی صدایی درآورد».

ضعف‌های عمده کتابخانه‌های ما در همین موارد است. بودجه کتابخانه‌های ما به هیچ وجه پاسخ نیازهای آموزشی و پژوهشی را نمی‌دهد و در تنگنای مالی نیز این نهادها نقش «حکیم باشی» را بازی می‌کنند که باید درازش کرد. بنابراین، مجموعه‌ها فقیر و غیر روزآمد می‌مانند. تجهیزات بسیار ناچیز، سرانه رایانه به مراجعان بسیار اسف‌انگیز است، و نیروهای مناسب برای ارائه خدمات پرورش نیافته است، دستیابی به شبکه‌های جهانی از جمله اینترنت به سختی صورت می‌گیرد، و این همه کتابخانه‌ها را به مجموعه‌هایی گذشته‌نگر تبدیل می‌کند که قادر نیستند اطلاعات تازه‌ای در اختیار علاقه‌مندان قرار دهند.

مقالات متنوع را می‌توان در آنچه برگرفته از پایان‌نامه‌هاست جست‌وجو کرد. اگر نقدی هم به این مجلات راه می‌یابد در جهت عیب‌جویی و در نتیجه ناسالم است (و این تصویری است که متأسفانه جامعه ما از نقد دارد که آن را با بار مفهومی منفی همراه کرده است). کتاب‌های ما سه ویژگی عمده دارند. یکی اینکه یکسویه هستند، یعنی در نگاهی کلی به یک سمت متورم شده‌اند. چندین کتاب با مضامین تکراری و کم و بیش یکسان در مجموعه‌سازی، یا سازماندهی، یا مبانی، یا مرجع که همه هم ادعا می‌کنند کتاب درسی هستند، و گاه متأسفانه به دلیل آنکه از یکدیگر گرت‌برداری کرده‌اند لغزش‌هایی نیز در آنها تکرار می‌شود. اما در مقابل عرصه‌هایی هست که برای آنها متنی نیست یا بسیار اندک است. ویژگی دوم آن است که تهیه کتاب ظاهراً برای ما چندان روشن نشده است. فکر می‌کنیم نوشته‌ای را اگر کوتاه کنیم می‌شود مقاله و اگر بادش کنیم می‌شود کتاب. این دو نوع تولید بسیار با یکدیگر متفاوتند. تدوین کتاب به معنای مونتاژ پاره‌های مختلف از متون گوناگون نیست. مجموعه‌ای از تجارب، مهارت‌ها، و یافته‌هایی است که مؤلف طی سالیان گردآورده و در متون غور و ممارست کرده و اکنون احساس می‌کند که باید آنها را به عنوان مبانی و دانش پایه یک عرصه تدوین و عرضه کند. بنابراین، در ورای کتاب، انبوهی دانش و بینش نهفته است. کتاب‌های ما - نه همه آنها - بر چنین پایگاهی استوار نیست. این واقعیت را می‌توان از طریق عملکرد علمی نویسندگان و محصولی که تولید شده است به خوبی دریافت. البته در میان این کتاب‌ها آثار قابل اعتنایی نیز هست که تجدید نظرهای بعدی می‌تواند آنها را تبدیل به آثاری



وضعیت انتشارات رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی در ایران را چگونه می‌بینید و چگونه ارزیابی می‌کنید؟
انتشارات این رشته را اگر به دو مقوله کتاب و مقاله تقسیم کنیم شاید بتوان راحت‌تر سخن گفت: چون هرکدام مسائل خاص خود را دارد. مقالات به چند شکل مجموعه (شامل مجموعه مقالات همایش‌ها) یا مقالات نشریه‌ای تولید شده است. مقالات مجموعه‌ها (از برگزیده مقالات ایفلا که بگذریم) به صورت هرازچندگاه منتشر می‌شود و بیشتر تابع سائق سازمانی و گرایش‌ها و تمایلات خاص برخی مدیران یا بعضاً مؤلفان است، و طبیعتاً متأثر از آن عوامل. مقالات نشریه‌ای در مجلاتی منتشر می‌شود که تعداد آنها از انگشتان یک دست هم تجاوز نمی‌کند و از آن میان تنها دو مجله دارای مرتبه علمی - ترویجی هستند. این مجلات نیز تا حدودی در «اقطاع» ویژه‌ای عمل می‌کنند و پیوسته چهره‌های مشخصی را در آنها می‌یابی. حاصل کار آن است که از تنوع نگرشی و رویکردی نصیب چندانی نلارند. تنها

ماندگار کند.

و اما ویژگی سوم که به نظر بنده بسیار اهمیت دارد و البته بی‌ارتباط با دو ویژگی قبلی هم نیست، رابطه نوع فعالیت علمی مؤلف با متن یا متونی است که تألیف می‌کند. صرف اینکه فردی احساس کند در مقوله‌ای کتابی به فارسی وجود ندارد کفایت نمی‌کند که دست به قلم ببرد و به زعم خود آن جای خالی را پر کند، خصوصاً که قرار است مخاطبان این جای خالی سابق و پرشده فعلی، دانشجویان بخت برگشته باشند. «شرط اول قدم آن است که مجنون باشی» باید نچها برده و مرارت‌ها کشیده باشی تا بتوانی از عهده چنین مهمی برآیی. در سنت فرهنگی ما هرگاه کسی کتابی را تحریر کرده از اطراف و اکناف از او دعوت می‌کرده‌اند که آن را به مخاطبان علاقه‌مند منتقل سازد و آن کتاب را تدریس کند. در باب محتوای کتاب نزد او تلمذ می‌کرده‌اند.

از جهت دیگر نیز کتاب‌های متعددی از گذشته داریم که حاصل گردآوری درس‌هایی است که طی سالیان متمادی توسط مؤلف ارائه می‌شده است. عمر طولانی و ارزش پایدار آنها نیز در همین نکته نهفته است.

چطور می‌شود که فردی درسی را حتی در یک دوره هم تدریس نکرده باشد و کتابی برای آن درس تدوین کند. حتی کسانی که سالها نیز درسی را تدریس کرده‌اند ممکن است به خود جرأت ندهند در آن زمینه کتابی بنویسند: کتاب یعنی دانش پایه هر حوزه و دانش پایه به مرور و طی سالیان پدید می‌آید.

در همین جا به این نکته اشاره کنم که خطای دیگری هم ممکن است رخ دهد و آن اینکه فردی طی دوره‌های فعالیت خود دروس مختلف را - به هر دلیل - در مقاطع گوناگون تدریس کرده و بنا بر آنچه عرض کردم، خود را مجاز و محقق بداند که در همه آن حوزه‌ها کتاب بنویسد. اگر چنین واقعه‌ای رخ داد به یکی از این دو شکل می‌توان تعبیر کرد: یا آن فرد صاحب کرامات است و یا رشته بسیار آیکی است!

با توجه به تعداد کم عناوین عمده کتاب‌های کتابداری اورژینالی که در نمایشگاه کتاب عرضه می‌گردد، به نظر شما محدودیت عرضه کتاب در نمایشگاه چه عوارضی را در پی دارد؟ فکر می‌کنم منظور کتاب‌های خارجی این رشته باشد که در نمایشگاه سالانه کتاب عرضه می‌شود.

این اعتراض ضمنی و بسیار کوتاه مدت سالی یک بار صورت می‌گیرد، و ظاهراً چندان هم مسموم نمی‌افتد. اما حقیقت امر آن است که این هم جلوه‌ای از نگرش جامعه نسبت به رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی است. سه نگرش را می‌توان شناسایی کرد که مثالی را تشکیل می‌دهند؛ یکی نگرش نظام کلان آموزشی به رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی، دیگری نگرش مدیریت‌های کلان جامعه به

فعالیت‌های کتابداری و اطلاع‌رسانی، و دیگری نگرش به کتاب بنون نگاه به کتابخانه و کتابداری. بنابراین، آنچه به آن اشاره کردید یکی از اضلاع این مثلث است. نگاه به کتاب بنون رابطه آن با کتابخانه‌ها و کتابداری - یعنی بنون اعتقاد به دسترس‌پذیری و همگانی کردن آن از طریق ساماندهی آن در کتابخانه‌ها - نگاهی کاسبکارانه به کتاب است. هرگاه کلیت جامعه موردنظر باشد. به این اعتقاد خواهیم رسید که یک نسخه از یک کتاب در کتابخانه ضریبی چندبرابر هم از لحاظ عرض و هم از جهت طول دارد. یعنی تعداد زیادی از افراد در دوره‌ای معین، و علاقه‌مندان بسیاری در طول زمان از آن بهره‌مند خواهند شد بنون آنکه هریک نسخه‌ای خاص خود داشته باشند. چه بسا چنین انحصاری همیشه نصیب افراد ذیصلاح نگردد و بعدها با چند برابر قیمت به صورت غیرمجاز دست به دست شود.

حال اگر اعتقادی به این رشته و عملکرد آن باشد، کتاب‌های آن نیز در ردیف متون رشته‌هایی چون فیزیک، شیمی، پزشکی، و جز آن تلقی خواهد شو والاترین منابع را عرضه خواهند کرد نه متونی که اندیشه‌ها و مضامین اصیل آن‌ها به جوامع

کهنتر و «بدل» یا «سایه» راه یافته، دست مالی شده، و با هیأتی نامرغوب به بازار ما راه یافته است. پیامدهای چنین عملکردی کاهش مرتبه و سطح علمی و کم‌مایگی نگرش‌ها خواهد شد، که در نتیجه ضعف‌هایی را که قبلاً هم به آنها اشاره کردیم تشدید خواهد کرد و بر بحران موجود دامن خواهد زد.

○ کیفیت کتابهای ترجمه شده به فارسی حوزه علوم کتابداری و اطلاع‌رسانی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

آنچه در مورد کتاب‌های تألیفی در پاسخ به سوالات قبلی مطرح کردم، کم و بیش در مورد کتاب‌های ترجمه‌ای هم صادق است. این‌گونه آثار نیز وضع چندان بهتری از کتاب‌های تألیفی ندارند؛ الا اینکه مسئله «زبان دانی» هم مزید بر علت است. کسی که سه شرط لازم ترجمه، یعنی تسلط بر زبان مبدأ، اشراف بر زبان مقصد، و تخصص در اصطلاح‌شناسی حوزه موردنظر را نداشته باشد قطعاً نمی‌تواند اندیشه‌های طرح شده در متن اصلی را به مخاطبان زبان مقصد انتقال دهد. ما در کتاب‌های ترجمه‌ای رشته خودمان با فقدان همه یا برخی از سه شرط پیشگفته روبرو هستیم.

اگر بپذیریم که مخاطبان این‌گونه متون، عمدتاً دانشجویان هستند هرگونه انتقال نادرست اندیشه (که ممکن است) به سبب عدم چیرگی بر زبان، نحو جمله، و ظرایف خاص صاحب قلم متن اصلی روی داده باشد) لنزشی است که ممکن است تأثیر آن را نتوان به زودی از ذهن آنان زدود. از سوی دیگر، هرگاه مترجم خود نتوانسته باشد مفهوم جمله یا بندی را به درستی درک کند، دست به ترجمه لفظ به لفظ اصطلاحات می‌زند که طبعاً بیان فارسی آن را با هیچ رمل و



اصطلاحی نمی‌توان دریافت و حاصل آن به کنار نهادن متن فارسی است. مگر نداریم ترجمه‌هایی که آثار افراد صاحب نام را ضایع کرده‌اند؟ مگر نداریم ترجمه‌هایی که خواننده علاقه‌مند ترجیح می‌دهد متن اصلی را بخواند تا سخن نویسنده را دریابد؟ مگر نداریم ترجمه‌هایی که خواننده ناچار است متن اصلی را هم کنار دست خود داشته باشد تا هر زمان با ابهام روبه‌رو شد، برای رفع ابهام به متن اصلی رجوع کند؟!

در اینجا، روی سخن من با جوانانی است که شیفته ترجمه هستند و می‌پندارند ترجمه کار سهلی است چون زحمت اندیشیدن را فرد دیگری تقبل کرده است و کافی است آنها را به فارسی برگردانیم. می‌توان برای تمرین، متون ساده و کوتاهی را ترجمه کرد، اما چاپ و نشر یک ترجمه مسئولیتی خطیر است و نیاز به ممارست دارد. حتی اینکه نمرات بالایی از درس یا آزمون زبان گرفته باشی برای ورود به این وادی کفایت نمی‌کند. چون از نظر روانشناسان یادگیری و متخصصان فراگیری زبان، تسلط بر خواندن یک متن به زبان بیگانه، تبحر در مطالعه و درک شنیداری آن زبان، و

ترجمه از آن زبان سه فرآیند کاملاً متفاوت هستند که چیرگی بر یکی به معنای تبحر در دیگری نیست.

● به نظر شما آیا بین کتاب‌های تالیفی و ترجمه حوزه علوم کتابداری توازنی وجود دارد؟

توازن تالیف و ترجمه در رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی را نمی‌توان به طور مطلق ارزیابی کرد. یعنی نمی‌توان از طریق نسبت میان تعداد تالیف و تعداد ترجمه به این مهم دست یافت. بلکه توازن را باید با نوع موضوع متن سنجید. قلمروهایی که برآیند آنها رشته ما را تشکیل می‌دهند یکسان

نیستند. برخی به مهارت‌های فنی مربوط می‌شود که کلاً از غرب گرفته‌ایم و خود کار چندانی در آن زمینه نکرده‌ایم. بنابراین، در این گونه قلمروها باید دست به ترجمه زد و تالیف کار عبثی است و اگر تالیفی هم صورت گیرد جز پاره‌هایی ترجمه شده که آنها را به هم دوخته‌ایم نخواهد بود که احتمالاً بر قامت آن قلمرو هم راست نخواهد آمد و اگر کمتر از متون اصلی نباشند چیزی فراتر از آنها هم نلارند. در این گونه زمینه‌ها قطعاً باید سراغ ترجمه رفت. مگر آنکه به نقطه نظر جدیدی دست یافته باشیم و بخواهیم ضمن ارائه نگرش‌های پیشین، از آن نقطه نظر دفاع کنیم.

بنابراین، توازن را باید در ربط میان موضوع و درونمایه هر قلمرو با تولیدات مرتبط با آن سنجید؛ و اگر چنین کنیم می‌توانیم بگوییم که ترجمه کم داریم. منظورم این است که ترجمه راهگشا کم داریم. برای آنکه این خلأها شناسایی شوند، لازم است نخست قلمروها را شناسایی و تقطیع کنیم. متون موردنیاز را تخمین بزنیم و تالیفی یا ترجمه‌ای بودن متون برآورد شده را تعیین کنیم. با داشته‌های موجود

بسنجیم و آن وقت کشف کنیم که آیا چه نسبتی میان تالیف‌ها و ترجمه‌ها برقرار است. این کار یعنی فراهم آوردن زیرساخت‌های سیاستگذاری و برای این کار پژوهش‌هایی می‌بایست زیرساخت‌ها را فراهم سازد و جایی نیز سیاستگذاری را برعهده گیرد.

در حال حاضر جایی را نداریم که این مسئولیت‌ها خصوصاً سیاستگذاری را اعمال کند. شاید انجمن نوپای کتابداری و اطلاع‌رسانی بتواند طی تحقیقی نقاط خالی و اولویت‌ها و ضرورت‌ها را شناسایی کند و براساس آن، فراخوانی را از صاحبان قلم انجام دهد و متونی را برای تدوین توصیه کند. معدود ناشران این رشته نیز خود را مسئول بدانند که در این جهت همت و قاطعیت نشان دهند.

● به نظر حضرتعالی علت کم کاری در نشر کتاب در کشور چیست؟

چند دلیل را می‌توان در این مورد ذکر کرد: یکی اینکه افرادی که قادرند یا به مرحله‌ای رسیده‌اند که باید تجربه‌های خود را مدون کنند و در اختیار دیگران بگذارند گرفتاری‌های متعددی دارند و مجال اینکه آرامشی بیابند و دست به قلم ببرند ندارند.

راهکارها و رویه‌های تدوین و نشر را نیز به جوانان کمتر آموخته‌ایم تا بتوانند در خطه مشخصی به غور و بررسی بپردازند تا هرچه زودتر صلاحیت تدوین و نشر اثر یا آثار خود را احراز کنند. از سوی دیگر، مخاطبان اندک آثار این رشته و

در نتیجه شمارگان پایین کتاب‌ها جاذبه‌ای برای ناشران به وجود نمی‌آورد تا در این زمینه سرمایه‌گذاری کنند. تنها ناشر خصوصی این رشته هم اگر پخش کتاب‌های تخصصی ناشران دیگر نباشد، شاید از نشر صرف طرفی نهند. در نظام

دانشگاهی هم روز به روز ارزش نشر کتاب توسط اعضای هیأت علمی، در قیاس با مقاله تحقیقی کاهش می‌یابد. خصوصاً در قانون جدید ارتقاء که از مهر ۱۳۸۱ اعمال می‌شود، ترجمه از ماده ۲ که خاص تولیدات علمی است به ماده ۳ که مخصوص امور اجرایی است تنزل یافته است، و در نتیجه ممکن است پیام‌های ناخوشایندتری نیز داشته باشد. تدریس در نظام دانشگاهی - نه فقط در رشته ما - ظاهراً کاری کم در دستر است و مزارت کمتری نسبت به تولید آثار دارد، و چه بسا بازدهی مادی آن نیز بیشتر باشد. این همه عوامل بازدارنده‌ای است که سبب می‌شود نشر در این رشته کم رنگ جلوه کند.

در مورد مجلات نیز چنین است. مجله‌ها اگر پشتوانه مالی مرکز یا سازمانی نباشند، هرگز قادر به ادامه حیات نخواهند بود؛ و این امر را ما در یک مورد تجربه کرده‌ایم و فرد علاقه‌مندی دست به نشر مجله‌ای تخصصی زد که دیری نپایید و هزینه زیادی را نیز برای صاحب آن برجای گذاشت. البته این فقر نشر خاص رشته ما نیست و حتی باید گفت در مقایسه با بسیاری از رشته‌ها سرانه عنوان - اگر نه



شمارگان - ما وضع بهتری دارد.

○ باتوجه به اینکه تا پایان سال ۱۳۸۰ مدیر مسئول و سردبیر فصلنامه کتاب بودید، نظرتان درباره تغییر قطع فصلنامه کتاب و محتوای اولین شماره مربوط به بهار ۱۳۸۱ چیست؟

تغییری که به آن اشاره می‌کنید از دو جنبه قابل طرح است، یکی تغییر وضعیت و ارتقاء آن به مرتبه علمی - ترویجی، و دیگری تغییر مدیریت آن. در مورد اول باید عرض کنم که از زمانی که مسئولیت بنده در فصلنامه کتاب در زمان ریاست جناب آقای خاتمی بر کتابخانه ملی، آغاز شد، تلاش من و سایر همکاران مجله آن بود که به سمت هر چه علمی‌تر شدن حرکت کند. نام مجله، البته قبلاً تعیین و تصویب شده و بر همان اساس برای آن مجوز گرفته شده بود. قطع مجله با اقتباس از مجلات علمی این رشته در سایر کشورها انتخاب شد و به تدریج کوشیدیم که شرایط علمی شدن را برای آن فراهم سازیم. تدوین چکیده انگلیسی برای مقالات، رفتن به سمت مقالات تألیفی به ویژه پژوهشی و کاستن از تعداد ترجمه‌ها، و حتی ورود گزیده‌ای از چکیده‌ها به پایگاه «ایزا» که باتلاش یکی از همکاران جوان و علاقه‌مند رشته صورت گرفته و تأمین شرایط و خواست‌های کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور همگی جلوه‌هایی از این کوشش‌ها بود. تا سرانجام در اواخر مسئولیت بنده در فصلنامه مرتبه علمی - ترویجی مجله از سوی کمیسیون بررسی تصویب و ابلاغ شد. گرچه این مرتبه مورد اعتراض ما بود و در مقایسه با نشریاتی که مرتبه علمی - پژوهشی را در سایر رشته‌ها احراز کرده بودند خود را محق و شایسته مرتبه پژوهشی می‌دانستیم، لیکن چون دریافتیم که معمولاً با مجلات غیردانشگاهی در نخستین مرحله تقاضا چنین می‌کنند به آن تن دادیم، با این امید که با تلاش بیشتر در طی دوره چهار ساله اعتبار مرتبه فعلی، برای مرتبه بالاتر آماده شود. امیدوارم این تلاش صورت گیرد.

اما اگر غرض از تغییر، تغییر در مدیریت فصلنامه است، این امری طبیعی است که چون بنده از همکاری با کتابخانه ملی استعفا کردم، نمی‌توانستم مسئولیت مجله را به عهده بگیرم و باید این انتقال صورت می‌گرفت. اما اینکه مسئولیت بعدی با چه کسی باشد، امری درون سازمانی است و لابد جوانب امر رعایت شده است. تنها انتظاری که می‌رود آن است که سیر طبیعی کار حکم می‌کند مسیر به سمت تعالی باشد، چون برای هویت بخشیدن به این مجله تلاشی گروهی صورت گرفته است و این تلاش از زمان جناب آقای مرادی، همکار دانشور ما، مدنظر بوده، و بنده نیز کوشیده‌ام چیزی بر آن بیفزایم و امید است از این پس نیز چیزهایی بر آن افزوده شود.

○ آیا جنابعالی کتابی در حال حاضر در دست تألیف و یا ترجمه دارید؟

در مورد ترجمه، من کمی تأمل می‌کنم. معمولاً متنی را می‌خوانم و اگر آن را جامع یافته و مطالبی در آن نبود که با ذائقه من - منظورم ذائقه شخصی نیست - سازگار نباشد، آن را برای ترجمه مناسب می‌دانم. البته غرضم قلمروهایی است که به آنها علاقه دارم و به خودم اجازه می‌دهم که درباره آنها اظهارنظر کنم. متأسفانه در

قلمروهای محدود و معدودی که به آنها علاقه‌مندم متنی که مرا برای ترجمه برانگیزد نیافتم. ممکن است این بیان کمی عجیب به نظر برسد، ولی بیان واقع است. به طور مثال، زمانی علاقه داشتم در عرصه روش‌شناسی تحقیق دست به ترجمه بزنم، متون روش تحقیق را هم - چه فارسی و چه خارجی - تا آنجا که ایجاب کرده و در دسترس داشته‌ام مطالعه کرده‌ام. در هر کدام ضعف‌هایی دیدم به طوری که تصمیم گرفتم دست به تدوین کتابی در روش‌شناسی تحقیق بزنم. ضعف‌ها معمولاً ناشی از آن بود که خطایی در متنی پیدا شده بود و مؤلفان بعدی، همان خطاها را در متن خود وارد کرده بودند و این ویروس زنجیروار به متون بعدی و بعدی راه یافته بود، به طوری که تکرار و تکرار آن در متون مختلف به آن نوعی حجیت می‌بخشید و بنده با آن چندان موافق نبودم. بنابراین، یکی از متونی که سال‌هاست ذهن مرا به خود مشغول کرده تدوین کتابی در روش‌شناسی پژوهش در کتابداری و اطلاع‌رسانی است.

اما آنچه به طور جدی‌تر در برنامه کار دارم و بخش عمده‌ای از آن هم فراهم شده است کتابی در «اطلاع‌شناسی» است. همان مفهومی که از سال ۱۳۷۲ به آن توجه داشتم و این مفهوم زمانی برای من اهمیت بیشتری یافت که یک سال بعدروس‌ها همان مفهوم را - البته با رویکردی متفاوت - مطرح ساختند. امیدوارم بتوانم از عهده این مهم برآیم.

در حال حاضر یکی دو مقاله در دست کار دارم که یکی برای مجله‌ای خارجی و دو مقاله برای مجلات داخلی است. اگر مسئولیت‌ها و مشغله تدریس اجازه دهد، تصمیم دارم پس از آنها، متن اطلاع‌شناسی را به سرانجام برسانم.

○ چگونه شد که وجود یک دایرةالمعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی به زبان فارسی در ایران را ضروری دانستید؟

اساساً ضرورت تدوین دایرةالمعارف در یک حوزه زمانی احساس می‌شود که آن حوزه به نوعی بلوغ نسبی رسیده و جمع‌آوردن دانش پایه آن حوزه در مجموعه‌ای منضبط ضروری تلقی شود. با توجه به پیشینه کشور ما در عرصه‌های نسخه‌شناسی، کتاب‌نگاری، و نیز آشنایی چند دهه‌ای ایران با شیوه‌های نوین کتابداری غرب، و خصوصاً فارغ‌التحصیل شدن تعداد قابل توجهی نیروی انسانی متخصص در مقاطع مختلف دانشگاهی کشور و اشتغال آنان در کتابخانه‌ها و مراکز مختلف اطلاع‌رسانی، این اندیشه نضج گرفت که تدوین دایرةالمعارفی فارسی در ایران می‌تواند سبب شود که برخی عناصر که مورد غفلت قرار گرفته‌اند و ممکن است رابطه میان امروز و دیروزهای دور و نزدیک را قطع یا کم‌رنگ کند در جایی ثبت و ضبط شوند. در واقع کاری را که غرب بیش از هشتاد سال پس از آموزش رسمی این رشته آغاز کرد (غرضم دایرةالمعارف کنت و لنگور است)، ما حدود سی و پنج سال پس از آموزش رسمی دانشگاهی در ایران انجام دادیم. حاصل کار، براساس مقالات جلد اول این دایرةالمعارف، تا حدود زیادی توانسته است این رسالت را تحقق بخشد.

○ کار دایرةالمعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی را از چه زمانی، کجا

و با چه نیروهایی آغاز کردید؟

در آمیختن با پدیده‌ای به نام دایرةالمعارف نوعی عشق است؛ با همه مرارت‌ها، انتظارات، کنایه‌ها و ستم‌هایش. اگر این عشق نباشد، قدمی به پیش نمی‌رود. بنده قبلاً هم در دایرةالمعارف کار کرده‌ام. هفت سال با دانشنامه جهان اسلام همکاری داشته‌ام. با فرهنگنامه کودکان و نوجوانان از آغاز دمخور بوده‌ام و هنوز هم هستم. عملکردهای دایرةالمعارف بزرگ اسلامی و تشیع را خوب می‌شناسم. بنابراین، زمانی که آن کار را آغاز کردم نسبت به مشقت‌های چنین کار جانفرسایی (و به قول ظریفی: نوعی خودآزاری) چندان بیگانه نبودم. اما همگان نسبت به این عوامل و موانع آشنا نیستند. کوتاهی در تأمین امکانات، غرولندها، انتظارات، محدود کردن‌ها، و بعضاً خصوصت‌ها و چوب لای چرخ گذاشتن‌ها، همه و همه جلوه‌هایی از این ناآشنایی بوده است.

بگذرم، اندیشه تدوین دایرةالمعارف فارسی کتابداری و اطلاع‌رسانی نخست با جناب آقای سید محمد خاتمی که در آن زمان ریاست کتابخانه ملی را بر عهده داشتند در میان گذاشته شد و ایشان که ارزش کار را عمیقاً می‌شناخت آن را با رویی گشاده پذیرفت و از سال ۱۳۷۳ کار آغاز شد. نخستین گامی که لازم بود برداشته شود تعیین مدخل‌ها، یا در واقع پیش‌بینی مدخل‌هایی بود که می‌بایست برای آنها مقاله تهیه شود. نسخه مقدماتی آن تهیه گردید و با استفاده از برگزاری چندین جلسه با حضور صاحب‌نظران راجع به نوع مدخل‌ها، طول مقالات، و تألیفی یا ترجمه‌ای بودن آنها بحث و اظهارنظر شد.

در این جلسات اختلاف‌نظر بسیار زیاد بود و رسیدن به نتیجه‌ای مشخص دشوار می‌نمود. به هر حال نخستین روایت مدخلنامه تهیه و تدوین گردید و به نظرخواهی گذاشته شد. جرح و تعدیل گردید، و سرانجام به عنوان مبنا پذیرفته شد. این نسخه در واقع روایت دوم مدخلنامه بود. البته ما خود خوب می‌دانستیم که این روایت نیز تغییر خواهد کرد. چون این خاصیت مدخل‌های دایرةالمعارفی است که پیوسته دستخوش حکم و اصلاح می‌شود، مدخلی در مدخلی دیگر ادغام می‌گردد، مدخل جدیدی زاده می‌شود، مدخلی به دو یا چند مدخل دیگر شکسته می‌شود، و همه اینها فرآیند طبیعی در دایرةالمعارف است. به همین دلیل است که بیشتر دایرةالمعارف‌هایی که در فارسی تهیه شده، ابتدا تعداد مجلدات محدودی را پیش‌بینی کرده‌اند و به تدریج بر آنها افزوده شده و گاه به چندین برابر جلدهای پیش‌بینی شده بالغ گردیده است.

مهم‌ترین کاری که داشتیم، پس از مرحله شکل‌گیری اولیه مدخل‌ها، تهیه الگو و سفارش آنها بود. فکر کردیم اگر مدخل‌ها را به مقوله‌هایی تقسیم کنیم و مسئولیت هر مقوله را به فردی یا مسئولیت «سرپرست موضوعی» واگذاریم کار سریع‌تر پیش برود. این پیشنهاد البته نخست از همان جلسات علمی اولیه برخاسته بود. این کار صورت گرفت و ۲۵ مقوله موضوعی و ۲۵ سرپرست در نظر گرفته شد و با توافق خود افرادی که این مسئولیت‌ها را پذیرفته بودند کار توزیع مدخل‌ها و اجرای کار آغاز شد. قرار بر این بود که هیچ‌گونه بار اجرایی

بردوش سرپرستان نباشد. همه امور را بخش ستادی دایرةالمعارف که در معاونت پژوهشی کتابخانه ملی مستقر بود، انجام می‌داد. سرپرستان باید فقط صحت مقالات را تأیید می‌کردند.

با کمال تأسّف منتهی صرف انتظاراتی شد که هرگز تحقق نیافت. یعنی به جز دو سه نفر از سرپرستان، بقیه حرکتی را انجام ندادند و حتی رد مسئولیت خود را نیز به اطلاع نرساندند. مدیریت دایرةالمعارف بنابراین، ناگزیر شد کارها را در بخش ستادی متمرکز کند.

در مورد تألیف یا ترجمه مقالات ما سه حرکت را مدنظر قرار دادیم: ترجمه مقالاتی که تألیف آنها کار عاقلانه‌ای نبود، چون حوزه موضوعی به گونه‌ای بود که ما مبادی آن را از غرب وام گرفته بودیم؛ تألیف مقالاتی که مسائل و مباحث آنها متعلق به ما یا حوزه جغرافیایی و سیاسی ما بود و نمی‌توانست ترجمه شود؛ و سرانجام ترجمه مقالاتی که با ذیلی برخی نقایص آنها رفع می‌شد؛ که این ذیلی‌ها را می‌توان با سرفصل «افزوده» در انتهای مقالاتی یافته که گاه، هر یک خود مقاله کوتاه و نسبتاً مستقلی است.

در ستاد دایرةالمعارف صورتی از افراد صاحب صلاحیت در هر حوزه موضوعی تهیه شده بود که کار سفارش تألیف یا ترجمه، نخست در مورد آنها صورت می‌گرفت. هر گاه دعوت ما را اجابت نمی‌کردند به سراغ افرادی دیگر می‌رفتیم. البته برخی صاحب‌نظران هیچ‌گاه دست رد به سینه ما نزدند، برخی افراد با عمری تجربه، گرچه خود فرصت نوشتن مقاله نداشتند، خالصانه اطلاعاتی را در اختیار می‌گذاشتند و حتی افراد صالحی را نیز معرفی می‌کردند (البته بنده ناگزیرم برای پرهیز از درازگویی همه چیز را به اجمال برگزار کنم، ولی اگر مجال باشد و فضایی که بتوان تفصیل تجربه‌هایم را در این زمینه بگویم، می‌تواند نه تنها بسیار آموزنده باشد، بلکه وجوه مختلف شخصیتی و اخلاقی اصحاب این رشته را نیز منعکس می‌سازد. تجربه‌هایی بود هم شیرین و هم تلخ).

در معاونت پژوهشی کتابخانه ملی تشکیلاتی خاص دایرةالمعارف پدید آمده بود که واحدهایی برای سفارش، تنظیم مآخذ، ویراستاری، و حروف‌نگاری و نمونه‌خوانی در آن لحاظ شده بود. البته عزیزان علاقه‌مندی نیز بودند که به صورت افتخاری با ما همکاری داشتند.

ترکیب تشکیلات اساساً جوان بود و نکته جالب اینکه همین نیروهای جوان یا صیغه و سابقه‌ای علمی داشتند و یا بر اثر دمخور بودن با مقالاتی که می‌رسید، رفته رفته دست به قلم بردند و با استفاده از الگوی ساختاری مقالات، مقاله‌هایی را تدوین کردند که بسیار ارزنده و گاه نمونه‌ای مطلوب از یک مقاله دایرةالمعارفی بود و مقالات آنها در جمع مقالات آماده شده دایرةالمعارف هم‌اکنون موجود است. بدین ترتیب یک بار دیگر تجربه دانشنامه جهان اسلام - که خود شاهد و دست‌اندرکار آن بودم - تأیید شد که راه مناسب آن است که جوان‌ترها را برای مقاله‌نویسی دایرةالمعارفی تربیت کنیم. عزیزانی که کار با دایرةالمعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی را تجربه کردند - البته آنهایی که مسئولانه تن بدین کار دادند - به دانش و مهارتی مجهز شده‌اند که آن را پیوسته با خود دارند.

کسانی که با کار دایرةالمعارف آشنایی دارند خوب می‌دانند که مقالاتی که پس از سفارش می‌رسد همانی نیست که در دایرةالمعارف درج می‌شود. گاه مقاله‌ای ممکن است رفت و برگشت‌های مکرر داشته باشد، چند بار بازنویسی گردد، اطلاعات (و در نتیجه مأخذی) به آن افزوده شود، یا ساختار آن تغییر کند تا قابل درج در دایرةالمعارف باشد. ما هم با چنین دشواری‌هایی روبه‌رو بودیم. برخی از اعضای ستادی، مقاله را کلاً زیرورو می‌کردند، اما هیچ‌گاه نام نویسنده اصلی از قلم نمی‌افتاد. گاه مقاله یک صفحه‌ای به مقاله‌ای پنج صفحه‌ای تبدیل می‌شد و باز هم نام مؤلف در ذیل آن بود. تنها مواردی نام فرد را حذف کرده‌ایم که مقاله‌ای را فردی از جایی ترجمه کرده و آن را تألیف قلمداد کرده بود که این اساساً خلاف اخلاق نوشتاری است و البته تعداد این گونه مقالات بسیار اندک بود. این گونه مقالات توسط فرد دیگری تألیف می‌شد.

بخش مأخذ دایرةالمعارف اطلاعات مندرج در مقالات را با مأخذ آنها مقابله می‌کرد و اگر مطابقت نداشت با مؤلف مذاکره می‌شد. به دلیل آنکه تعدادی از مؤلفان و مترجمان ما در شهرستان‌ها مقیم بودند، تماس مستمر تلفنی با آنان یکی از وظایفی بود که انجام می‌گرفت. هر گاه مؤلف منبع یا منابعی را ندیده بود، با اشاره به این نکته و ضمیمه کردن بخش مرتبط، منبع برایش فرستاده می‌شد یا ممکن بود که خود اجازه دهد حوزه ستادی حک و اصلاح آن را انجام دهد. برای شیوه ارجاع درون متنی و چگونگی درج مأخذ، به دلیل آنکه بسیاری از مأخذ ما به فرنگی بود، شیوه‌ای را ابداع کردیم که گرفتاری معمول ارجاعات درون متنی موجود را نداشت. یعنی شماره مأخذ و صفحات در درون پرانتزی در متن می‌آمد. این شیوه نسبتاً ساده و کم‌زحمتی است، و دیدم که شماره بهار ۱۳۸۱ فصلنامه کتاب نیز این شیوه را به کار گرفته است.

در همین جا به عنوان معترضه عرض کنم که همکاران مستمر ما در معاونت پژوهشی حول و حوش ۱۸ تا ۲۰ نفر دور می‌زد و معاونت با استفاده از همین نیروها، هم دایرةالمعارف را می‌گرداند، هم فصلنامه کتاب را منتشر می‌ساخت، و هم گزیده مقالات ایفلا را انتشار می‌داد. طرح‌هایی پژوهشی نیز یا با نیروی خارج از معاونت یا در داخل آن به اجرا درمی‌آمد.

ما نیروهای صادق و مؤمنی داشتیم که حتی پرونده‌های مقالات را پس از کار طاقت‌فرسای ساعات اداری به منزل می‌بردند و روی آنها کار می‌کردند. این در واقع تجلی همان عشقی است که در آغاز این سؤال به آن اشاره کردم. به جز معدودی، که در هر تشکیلاتی می‌توان یافت - بقیه اعضای ستادی دایرةالمعارف واقعاً عاشقانه کار می‌کردند، و من متأسفم که نتوانستم زحمات و مرارت‌های آنها را به درستی ارج بگذارم. خصوصاً که برخی از عناصری که بنا بر تضعیف امور دارند گاه به آنان نیش می‌زدند که شما پیوسته پشت میز نشسته‌اید و چیز می‌نویسید یا نوشته‌ها را مرور می‌کنید. این عناصر یا عمدی داشتند یا می‌پنداشتند که کار کردن یعنی آنکه تکه کاغذ یا مقوایی را در دست بگیرد و از این سو به آن سو و از این اتاق به آن اتاق حرکت کنی. تصویر ذهنی این عناصر را می‌توان تصویری معوج از کار علمی

دانست.

حتی برخی کار تحقیقی را هم نمی‌شناسند. وقتی کسی ادعا کند که کار دایرةالمعارف کار پژوهشی نیست، در واقع، در مورد آگاهی‌اش در زمینه روش‌شناسی و فلسفه و فرآیند تحقیق دست خود را رو کرده است. که خود بحث مشیعی است و بنده بنا ندارم که در اینجا به آن بپردازم. مجال و مقال دیگری می‌طلبد.

در نهایت باید عرض کنم که کار دایرةالمعارف نویسی ما کاری «شترانه» بوده است، با استفاده از مضمون دو شعر شناخته شده ادب ما که «شتر آهسته می‌رود شب و روز» و «بیچاره خار می‌خورد و بار می‌برد.»

○ ضمن کار با چه مشکلاتی روبه‌رو بودید؟

برخی مشکلات را در سؤال قبلی مطرح کردم. اما مشکل عمده‌ای که گریبانگیر هر دائره‌المعارفی است که در ایران می‌بایست تدوین شود، آگاهی نویسندگان به تدوین مقاله دایرةالمعارفی است. در این زمینه تعداد افرادی که در کشور دارای این اشراف باشند زیاد نیست، وقتی وارد عرصه‌ای تخصصی می‌شویم کار دشوارتر می‌شود. البته ما هم از این قاعده مستثنی نیستیم. داشتیم افراد صاحب‌نظری که مقاله یا مقاله‌هایی برای ما تدوین کرده بودند که حتی یک مأخذ در آنها به کار نرفته بود، و خود را مأخذ آن نوشته می‌دانستند. بدون تردید، این بزرگواران دانش سرشاری داشتند، اما مقاله دایرةالمعارفی - حتی اگر از سوی اقطاب یک عرصه هم تهیه شود - نمی‌تواند فاقد مأخذ باشد. بنابراین، ما ناگزیر بودیم مأخذی را که مورد قبول آن فرد یا افراد بود گرد آوریم و از آنان اجازه بخواهیم که نوشته‌شان را مستند کنیم. طرح سایر مشکلات را الان متناسب نمی‌دانم، بماند تا «وقت دگر»

○ سبب تأخیر در چاپ اثر را در چه می‌دانید؟

هر دایرةالمعارفی، زمانی که کار خود را آغاز می‌کند قدم در وادی تاریک و مه‌آلودی می‌گذارد و تا اطراف خود را بشناسد و چشمش عادت کند طول می‌کشد. سیاستگذاری، برنامه‌ریزی، شناسایی‌ها، شکل گرفتن مدخل‌ها، و... مدت‌ها طول می‌کشد و حال آنکه هنوز ممکن است یک مقاله هم تهیه نشده باشد. درست است که آغاز کار دایرةالمعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی به سال ۱۳۷۳ بازمی‌گردد، اما ورود تولیدات از یکی دو سال بعد آغاز شد. جلد اول هر دایرةالمعارفی با آغاز کار آن فاصله‌ای طولانی دارد. مروری بر دایرةالمعارف‌های موجود فارسی و غور در تاریخچه تصویب کار تا تاریخ نشر نخستین جلد آنها نشان می‌دهد که فاصله شروع تا انتشار جلد اول به تفاریق بین ۶ تا ۱۳ سال بوده است، که میانگینی را که بنده محاسبه کرده‌ام چیزی حدود ۸ سال می‌شود. البته امکانات آن دایرةالمعارف‌ها با آنچه ما داشته‌ایم ابتدا قابل قیاس نیست.

ما جزو همان شتران خارخور و برابر بوده‌ایم. اما حتی اگر تاریخ تصویب طرح دایرةالمعارف را هم ملاک قرار دهیم تا زمان آماده شدن نهایی آن ۸ سال طول کشیده است که برابر میانگین فاصله

کتابداری در ایران، به این مهم دست یافته‌ایم ابراز خشنودی کرده‌اند. خود بنده هم آن را مهم می‌دانم چون در کمتر رشته تخصصی در ایران، اقدام به تنوین دایرةالمعارف شده است. آنچه هست حاصل کار گروهی است و تقریباً همه اصحاب حوزه در پدید آمدن آن سهیم بوده‌اند، و این همه برای کامیاب دانستن آن کفایت می‌کند.

○ با استعفای جنابعالی ادامه کار چگونه خواهد بود؟

اینکه ادامه کار چگونه خواهد بود بسته به تصمیم مدیریت کتابخانه ملی است. چون قطعاً مسئول یا مسئولانی برای آن در نظر می‌گیرند و کار ادامه می‌یابد، یا دست کم انتظار می‌رود که ادامه یابد.

○ اگر ادامه کار به دیگری واگذار شود، چه توصیه‌هایی دارید؟

توصیه بنده آن است که زحمات دست‌اندرکاران قبلی، خصوصاً جوانان، را پاس بنارند؛ بودجه و امکانات لازم را در اختیار دایرةالمعارف قرار دهند؛ و جای مستقلی را در اختیار آن بگذارند. به یاد داشته باشند که همه دایرةالمعارف‌های موجود فارسی از امکانات مالی و انسانی فراوان برخوردارند. البته قطعاً این شرایط و حتی بیش از آنها را فراهم خواهند کرد.

○ چه پیشنهادی برای ایجاد مرکزی برای ویراستاری مرتب این دایرةالمعارف دارید؟

کافی است تصمیم‌گیران نگاهی به دایرةالمعارف‌های موجود در کشور که هم‌اکنون به کار مشغول هستند بیندازند. سعی شده است امکانات و فضای مناسبی در اختیار آنها قرار گیرد. فکر نمی‌کنم دایرةالمعارف این رشته در مرتبه‌ای پایین‌تر باشد. از نظر جا و فضا باید حد کفایت با توجه به نیروهای ستادی پیش‌بینی شود. قطعاً تکیه عمده حوزه ستادی بر ویراستاری و آماده‌سازی خواهد بود و مقالات سفارش شده در خارج از حوزه ستادی تدوین خواهد گردید.

○ اگر مطلب خاصی را در این ارتباط می‌خواهید بیان کنید، خوشحال خواهیم شد؟

با توجه به امکانات فن‌آورانه امروز، می‌توان روایتی از این دایرةالمعارف را به صورت الکترونیکی و قابل دسترس از طریق اینترنت فراهم ساخت، اما کتابخانه ملی، به اعتبار رسالتی که دارد، باید برای رعایت ضوابط حق مؤلف پیشگام و جدی باشد. این اصل البته خاص محیط الکترونیکی نیست، بلکه در شکل چاپی آن نیز این نکته صحت می‌کند.

سایر نکات و پیشنهادها را در ضمن پاسخ به سؤالات مطرح کرده‌ام و شاید تکرار آنها ملال‌آور باشد.

نکته‌ای را که در پایان باید بیفزایم این است که لازم است از مجله کتاب ماه و عزیزانی که مقدمات چنین مصاحبه‌ای را فراهم ساختند سپاسگزاری کنم و حوصله خوانندگان برای تن دادن به پרגویی‌های بنده نیز ستودنی است.

دایرةالمعارف‌های دیگر است (همین جا باید اشاره کنم که جلد اول به صورت حروف‌چینی شده، صفحه‌آرایی شده و آماده فیلم و زینک، همراه با دیسکت آن در مرداد ۱۳۸۱ به کتابخانه ملی تحویل شده است).

دلیل تأخیر در دایرةالمعارف را هم باید ناشی از دو چیز دانست: یکی همان دلایلی که هر دایرةالمعارفی در ایران در نخستین جلد با آن روبه‌روست، دیگر سرجمع مشکلاتی که به برخی از آنها در سؤالات پیشین اشاره‌هایی گذرا کرده‌ام. البته این تأخیر طبعاً در جلدهای بعدی پیش نخواهد آمد.

○ آیا توان کتابداران و اساتید کتابداری را در تدوین دایرةالمعارف کافی می‌دانید؟

نکته‌ای را که در حین تدوین مقالات دایرةالمعارف به آن پی بردم و این به هیچ وجه جنبه حدس و گمان ندارد - این است که همکاران جوان و غیرجوان این رشته، ممکن است با ساختاری یا الگویی آشنا نباشند، اما وسعت نظر اغلب آنان در قبول نقطه نظرها و پیشنهادها قابل ستایش است. از نظر نگارش و بازنگاری مقالات، حتی اگر به چند بار بازنگری نیز می‌انجامید روترش نمی‌کردند و مسئولانه آن را انجام می‌دادند. قابلیت و توانایی فراگیری جوان‌ترها در بیشتر مواقع ما را به وجد می‌آورد و بخشی از خستگی‌ها را رفع می‌کرد، و این نویدی بود که می‌توانست انسان را به آینده علمی آنان امیدوار سازد. البته معنودی نیز همکاری نمی‌کردند که بحث دیگری است. صورت اسامی افرادی که با دایرةالمعارف همکاری داشتند در مقدمه جلد اول آمده است و به ۱۹۸ نفر بالغ می‌گردد که نام بخش اعظم همکاران این رشته را می‌توان در آن یافت و در واقع می‌توان گفت که این یار سنگین را همه اصحاب حوزه بر دوش داشته‌اند.

○ اگر مسئله خاصی در ارتباط با تدوین دایرةالمعارف به نظرتان می‌رسد، برای خوانندگان بیان کنید؟

تنها می‌توانم بگویم که اگر چه کار توانفرسایی بود، درس‌ها آموخت، شناخت دقیق‌تری نسبت به افراد حاصل شد. اعضای از حوزه ستادی - که خداوند همیشه پشت و پناهمان باد - باجان و دل و با عشق و ایمان کار می‌کردند که هرگز قادر نخواهم بود پاسخ صمیمیت‌های آنها را بدهم. آینده از ایشان بحق قدرشناسی خواهد کرد. ممکن است در کتابخانه ملی یا در جایی دیگر به فعالیت مشغول باشند، اما حضورشان - با نام یا بی‌نام - در دایرةالمعارف حس خواهد شد.

○ آیا کار را موفقیت‌آمیز ارزیابی می‌کنید؟ به چه دلیل؟

البته این داوری را دیگران خواهند کرد، اما خود من از کار راضی‌ام و آن را موفقیتی در این رشته می‌دانم. نمونه‌هایی را که افراد صاحب‌نظر داخل کشور دیده‌اند پسندیده و قدرشناسی کرده‌اند. در مکاتباتی که با صاحب‌نظران خارج از کشور داشته‌ام از آن با شگفتی یاد کرده‌اند و از اینکه پس از طی کمتر از چهار دهه از آموزش رسمی